

قائم‌مقامی در دعوا با نگاهی بر آرای دادگاه‌ها

عباسعلی دارویی^۱ حمیدرضا خانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۴

چکیده

تفاوت مفهوم قائم‌مقامی با سایر اصطلاحات حقوقی در قانون جدید آیین دادرسی مدنی به‌دقت مورد توجه نبوده و آرای دادگاه‌ها را تحت تأثیر قرار داده است؛ به‌طور مثال امکان دارد خواهان دراثناای دادرسی، مال موضوع دعوا را به‌طور ارادی به دیگری منتقل کرده و خریدار برای ادامه دعوا به دادگاه مراجعه کند اما قاضی برای او سمتی قائل نشود و قرار عدم استماع دعوا یا رد دعوا صادر نماید. قانون‌گذار در ماده ۱۰۵ قانون مذکور درباره فوت و حجر تعیین تکلیف کرده اما درباره قائم‌مقامی خریدار ساکت است. این ابهام و سکوت قانونی، اختلاف‌نظر ایجاد نموده و برخی معتقدند که منتقل‌الیه برای ادامه دعوا باید دادخواست جداگانه دهد و هزینه دادرسی بپردازد تا بتواند وارد دعوا شود و بدین ترتیب شاهد افزایش حجم پرونده‌ها و بی‌اعتبار شدن رسیدگی‌های قبلی خواهیم بود. این مقاله درصدد است که برخی چالش‌های مربوط به قائم‌مقامی در دعوا را نشان دهد و این‌که چگونه از ظرفیت‌های قانونی می‌توان برای حل آن بهره برد و از روش تحلیلی - تجویزی و روش تفسیری در پاسخ به مسئله استفاده نموده است. دادگاه در مسئله مذکور نباید دعوا را رد کند؛ چون طبق ماده دو قانون آیین دادرسی مدنی، منتقل‌الیه اصیل می‌باشد و انتقال مال موضوع دعوا به ایشان باوجود سند رسمی در حد یک ادعا نیست و رسیدگی علی‌حده لازم نمی‌آید و قاضی باید به جانشینی و قائم‌مقامی وی ترتیب اثر بدهد.

واژگان کلیدی: قائم‌مقامی، منتقل‌الیه، دعوا، مال موضوع دعوا، انتقال ارادی.

مقدمه

ارکان دعوا یکی از موضوعات اساسی و بنیادین در آیین دادرسی است و اصحاب دعوا از جمله این ارکان می‌باشد. ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی که در مقام بیان اشخاص

^۱ کارآموز قضایی و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری دادگستری، تهران
^۲ نویسنده مسئول (h.r.khani1376@gmail.com)

ذی‌سمت در دعواست، قائم‌مقام را یکی از اصحاب دعوا به شمار می‌آورد: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آن‌ها رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند». متأسفانه مفهوم قائم‌مقام و تفاوت آن با سایر مفاهیم و نهادهای حقوقی در قانون آیین دادرسی مدنی جدید به‌دقت مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته و آثار و احکام آن به‌گونه‌ای شایسته بر امور بار نشده است و این امر نیز تأثیر زیادی بر آرای دادگاه‌ها گذاشته است؛ به‌طور مثال یکی از مشکلاتی که ممکن است برای قائم‌مقام در دعوا رخ دهد، این است که گاهی خواهان در اثنای دادرسی، مال موضوع دعوا را به دیگری منتقل کرده و منتقل‌الیه برای ادامه دعوا به دادگاه مراجعه می‌کند اما قاضی برای او سمتی قائل نمی‌شود و قرار عدم استماع دعوا یا قرار رد دعوا صادر می‌کند.

قانون‌گذار در ماده ۱۰۵ قانون مذکور، وضعیت دعوا را هنگام فوت و حجر مشخص و چنین حکم کرده است: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به‌موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد دادگاه رسیدگی را به‌طور موقت متوقف و مراتب را به‌طرف دیگر اعلام می‌دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد مگر اینکه فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوی تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت.» آیا با استناد به این ماده می‌توان قائل به این بود که مقنن، قائم‌مقامی خاص را در جریان رسیدگی به پرونده پذیرفته است و قضاوت نباید دعوا را رد کنند؟ آیا حکم قائم‌مقامی عام همانند قائم‌مقامی خاص است؟ آیا امکان دارد که خریدار و فروشنده هر دو با همدیگر دعوا را ادامه دهند؟

قانون درباره قائم‌مقامی منتقل‌الیه در دعوا حکمی را بیان نکرده است و این ابهام و سکوت قانون، موجب اختلاف شده و برخی قضاوت با این استدلال که مقنن در مقام بیان بوده و حکم قائم‌مقامی قهری را تبیین کرده است و در ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز اصل را بر رسیدگی با دادخواست می‌داند، نتیجه می‌گیرند که منتقل‌الیه برای ادامه دعوا باید دادخواست جداگانه بدهد و هزینه دادرسی بپردازد تا بتواند به دعوا وارد شود و این‌که شخص خودش را به استناد انتقال مال موضوع دعوا ذی‌سمت بداند، این مطلب خودش یک ادعاست و باید انتقال مال به او اثبات شود و احراز این امر نیز خود به‌تنهایی یک رسیدگی جداگانه را می‌طلبد و نیازمند تقدیم دادخواست می‌باشد.

مشکلات و مسائل دیگری هم به علت سکوت قانون‌گذار در ارتباط با قائم‌مقامی در دعا وجود دارد؛ مثلاً آیا حق تجدیدنظرخواهی برای قائم‌مقام با توجه به عدم تصریح قانون وجود دارد؟ آیا قائم‌مقام می‌تواند دعوای اعتراض ثالث طرح کند؟ آیا حق شخصی نیز همانند حقوق وابسته به‌عین می‌تواند به قائم‌مقام منتقل شود یا نه؟ هدف اصلی این مقاله، پرداختن به مهم‌ترین چالش مربوط به قائم‌مقامی در دعا، یعنی نپذیرفتن سمت قائم‌مقامی منتقل‌الیه از سوی دادگاه در حین رسیدگی به پرونده است و راه‌حلی قانونی برای این مسئله نشان داده می‌شود تا قضاات با استفاده از آن، دغدغه‌ها و هزینه‌های مردم در طرح دعاوی را کاهش دهند و از طرح دعاوی جدید در دادگستری نیز جلوگیری شود.

اگر تحقیق در این زمینه انجام نشود و راهی را که برای رفع این نیاز می‌توان به کار بست پیدا نکنیم، شاهد افزایش دادخواست‌ها و دعاوی اعتراض ثالث و ورود ثالث در دادگستری خواهیم بود که در نهایت هزینه‌های مردم را برای مراجعه به دادگستری افزایش خواهد یافت و باعث اطاله دادرسی و افزایش رسیدگی‌ها و حجم پرونده‌ها در محاکم گردیده و هم این‌که رسیدگی‌های قبلی را بی‌اثر و بیهوده خواهد نمود؛ درحالی‌که دادگاه می‌توانست آن زمان را برای رسیدگی به سایر پرونده‌ها اختصاص داده و سرعت در احقاق حقوق تظلم‌خواهان را افزایش دهد.

درباره قائم‌مقامی در دعا، مقالات و پایان‌نامه‌های اندکی وجود دارد که همین موارد اندک نیز به‌صورت تئوری و نظری نوشته‌شده و به آرای دادگاه‌ها کمتر توجه داشته‌اند. تنها مقاله ارزنده‌ای که در این زمینه وجود دارد، «جستاری در خصوص آثار و احکام انتقال مورددعا در جریان دادرسی» از آقای علی قاضی می‌باشد. تمایز مهم این منابع با مقاله پیش رو، آن است که داعیه این مقاله حل مسائل قضایی و حقوقی مردم و دادگستری می‌باشد و بحث نظری و تئوریک در راستای این امر قرار گرفته است و لذا نظرات قضاات و بررسی عملی و کاربردی موضوع نقش پررنگ‌تری در تحقیق پیش رو دارد؛ درحالی‌که در کتاب‌ها و تحقیقات حقوقی مرتبط کمتر این بحث به چشم می‌خورد و در کتب درسی و آموزشی دانشگاهی در رشته حقوق، موضوع به‌طور عمیق موردتوجه قرار نگرفته است. هم‌چنین در تحقیق پیش رو، استدلال‌های قوی و محکمی درباره قائم‌مقامی در دعا در اثبات دادرسی، انتقال حق تجدیدنظرخواهی به خریدار و ورثه و تفکیک حقوق شخصی و وابسته به‌عین مال جمع‌آوری شده است.

در این مقاله ابتدا به مفهوم و سمت قائم‌مقام و سپس به ترتیب به اسباب تحقق قائم‌مقامی در دعوا، شروط تحقق قائم‌مقامی در دعوا و قائم‌مقامی در مراحل مختلف رسیدگی در دادگاه می‌پردازیم و در پایان نیز نتیجه‌گیری کرده و پیشنهادی برای افزودن یک ماده به قانون آیین دادرسی مدنی ارائه کرده‌ایم تا به اختلافات در این بحث پایان داده شود؛ هرچند که در وضعیت حقوقی کنونی نیز می‌توان از مطرح‌شدن مسئله و مشکل فوق جلوگیری کرد.

۱- مفهوم و سمت قائم‌مقام

قائم‌مقام در لغت به معنای شخصی است که در جای شخص دیگری قرار گرفته و به معنای نایب و جانشین می‌باشد (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۲۴؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۲۴۵). قائم‌مقام یک اصطلاح در حقوق مدنی است و در آیین دادرسی هم کاربرد دارد و ابتدا باید بررسی کنیم که مفهوم آن در هر دو یکسان است یا خیر. در حقوق مدنی، قائم‌مقام شخصی است که جانشین مقام و موقعیت حقوقی شخص دیگری شده و در حقوق و تکالیف طرف معامله، جایگزین او می‌گردد (شمس، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۱۰؛ صفایی، ۱۳۹۶، ص ۱۷۹).

تفاوت قائم‌مقامی و نمایندگی در این است که آنچه در نتیجه اعمال حق از سوی نماینده حاصل می‌شود، به خود نماینده نمی‌رسد؛ زیرا نماینده در خدمت صاحب حق است و اصیل به‌جای آن که مستقیماً حقی را اعمال کند، این کار را از طریق نماینده انجام می‌دهد. پس اصیل باینکه نماینده اختیار کرده، هم چنان در مقام و وضعیت حقوقی خویش باقی می‌ماند ولی در ارتباط با قائم‌مقامی، اصیل از وضعیت حقوقی‌اش خارج شده و نتایج حاصل از آن مقام و موقعیت حقوقی به قائم‌مقام رسیده و قائم‌مقام تبدیل به یک اصیل می‌شود.

در ارتباط با مفهوم قائم‌مقام در آیین دادرسی باید گفت که قائم‌مقام در زمره یکی از اشخاص ذی‌سمت در طرح دعوا در ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است و می‌تواند به‌عنوان اصیل اقامه دعوا نماید. بدیهی است که لزومی ندارد اشخاص همواره خودشان به اصالت طرح دعوا کنند و حق اقامه دعوا جزء حقوق قائم به شخص نیست و افراد می‌توانند این حق را از طریق نمایندگان خود اعمال کنند؛ مگر درجایی که اهلیت نداشته باشند. نکته مهمی که باید تذکر داد، این است که قائم‌مقام، نماینده به‌حساب

نمی‌آید؛ چون دعوا را اصالتاً برای خودش مطرح می‌کند و لذا اصیل محسوب می‌شود و آنچه در نتیجه دعوا اعم از سود و ضرر به دست خواهد آمد، به قائم‌مقام می‌رسد.

با توجه به مطالب مذکور، می‌توان نتیجه گرفت که مفهوم قائم‌مقامی در حقوق مدنی و آیین دادرسی مدنی یکسان است و تفاوتی بین این دو وجود ندارد ولی در یک مورد به نظر می‌رسد که یکسان نیستند و آن درجایی است که انتقال ارادی مال قبل از صدور رأی قطعی و درائت‌نای دادرسی و یا قبل از طرح دعوا صورت گیرد.

اگر انتقال ارادی بعد از صدور رأی قطعی باشد، قواعد قائم‌مقامی اجرا می‌شود و منتقل‌الیه نمی‌تواند دعوای اعتراض ثالث مطرح کند؛ چون یک وضعیت و موقعیت حقوقی به‌وسیله رأی دادگاه برای مال ایجاد شده و منتقل‌الیه با قرارداد و معامله، جایگزین مالک می‌گردد و مقام و موقعیت حقوقی مالک که همان محکوم شدن است، به وی منتقل شده و آنچه به دیگری انتقال می‌یابد، آن مال با همه خصوصیات حقوقی آن است (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۹۹). این مطلب بر اساس قاعده اعتبار امر مختومه که در بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده است صحیح می‌باشد و حکم صادره له یا علیه مالک (انتقال‌دهنده)، له یا علیه منتقل‌الیه در ایراد امر قضاوت شده نیز قابل استناد خواهد بود (شمس، ۱۳۹۸، الف، ج ۱، ص ۴۴۹؛ کاتوزیان، ۱۳۹۶، ص ۱۷۱ و ۱۷۲) اما اگر مال موضوع دعوا در هنگام رسیدگی دادگاه و قبل صدور رأی قطعی و یا قبل از طرح دعوا در دادگاه به‌طور ارادی منتقل شود، خریدار از نظر آیین دادرسی مدنی، قائم‌مقام موقعیت حقوقی ناشی از رأی دادگاه نیست و ثالث می‌باشد و می‌تواند طرح دعوای اعتراض ثالث کند؛ چون موقعیت حقوقی انتقال‌دهنده در زمان انعقاد قرارداد به خریدار منتقل می‌شود و رأی قطعی نیز در این زمان صادر نشده است، هرچند که خریدار در حقوق مدنی قائم‌مقام محسوب می‌شود. پس این اشتباه است که بگوییم انتقال مورد دعوا در هر زمانی باعث قائم‌مقامی است. مصلحت اجتماعی نیز همین مطلب را اقتضا می‌کند؛ چون احتمال تبانی بین اصحاب دعوا وجود دارد تا بتوانند مال را از مالکیت منتقل‌الیه خارج کنند و باب سوءاستفاده باز می‌شود. به لحاظ منطقی و عقلی نیز باید گفت که اساساً یک دادرسی باطل و غیرقانونی انجام شده و اصلاً مالک قبلی نباید طرف دعوا قرار می‌گرفته و دعوا بر سر مالی بوده که فرد دیگری مالک آن است و نباید اثر این نوع دادرسی را به منتقل‌الیه بارکنیم و حکم صادره علیه منتقل‌الیه مزبور

در ایراد امر قضاوت شده قابل استناد نیست و لذا خریدار حق اعتراض ثالث خواهد داشت (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۲۳؛ شمس، ۱۳۹۸، الف، ج ۱، ص ۴۴۹).

شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز با توجه به این تفاوت، دادنامه شعبه ۴۳ دادگاه عمومی حقوقی تهران مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۷ را در خصوص دادخواست اعتراض ثالث ستاد اجرایی فرمان امام (ره) نقض کرده است. در دادنامه بدوی آمده است^۱:

«... با عنایت به توضیح خواهان دایر به اینکه به موجب دادنامه ۲۲۸۳۵ مورخ ۷۰/۳/۴ صادره از شعبه ۴ دادگاه انقلاب تهران، کلیه اموال م.ی. از جمله ملک واقع در ... به نفع این ستاد مسترد و در راستای اجرای دادنامه موصوف، سند مالکیت آن به نام ستاد اخذ شده است، شعبه ۱۷ دادگاه حقوقی یک تهران بدون حضور خواننده دعوا و بدون احراز اصالت سند ابرازی از سوی خواهان و برخلاف رأی وحدت رویه ۵۸۱ دیوان عالی کشور، اقدام به صدور حکم نموده است و لذا تقاضای صدور حکم به شرح ستون خواسته را دارد. با توجه به لایحه وکیل خوانندگان، دایر به اینکه اولاً؛ شخص معترض باید ثالث باشد، درحالی که ستاد اجرایی فرمان حضرت امام (ره)، پس از صدور حکم دادگاه انقلاب تهران و تأیید آن، به‌عنوان قائم‌مقام محکوم‌علیه بوده و شخص ثالث محسوب نمی‌گردد تا بتواند نسبت به حکم قطعیت یافته دعوی اعتراض ثالث مطرح نماید و به جهت منطبق نبودن دعوی مطروحه ستاد با مفاد ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی به استناد ماده ۲ همان قانون، حکم به رد است.»

اعتراض ستاد اجرایی توسط دادگاه تجدیدنظر در دادنامه قطعی به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۱۴۰۲ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۲۷ پذیرفته می‌شود؛ زیرا شخص یا نماینده او طبق ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی در دادرسی نباید شرکت داشته باشند و مالک سابق نیز نماینده ستاد محسوب نمی‌شود. لذا چنانچه حکم به نفع مرجعی صادر شده و اموالی به نام این مرجع ثبت شود، نسبت به دعوایی که به طرفیت مالک قبلی اقامه شده و رأی نیز صادر شده است، این مرجع حق اعتراض ثالث خواهد داشت و قائم‌مقام مالک سابق تلقی نمی‌گردد.

۱. تمامی آرای دادگاه‌های نخستین و تجدیدنظر در این مقاله، از سامانه ملی آرای قضایی به نشانی اینترنتی <https://ara.jri.ac.ir> استخراج شده است.

۲- اسباب تحقق قائم‌مقامی در دعوا

می‌توان گفت هر عاملی که سبب انتقال اموال شود (چه به صورت قهری یا ارادی و چه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم)، از اسباب قائم‌مقامی است و به‌طور کلی، با وقوع انتقال مال یا انتقال قرارداد یا پرداخت دین دیگری ممکن است قائم‌مقامی یا جانشینی در حقوق و تعهدات رخ دهد (محمدی و عسکری، ۱۳۹۶، ص ۱۳۷ و ۱۳۶؛ دارویی، ۱۳۹۲، ص ۱۱). در امور غیرمالی، قائم‌مقامی وجود ندارد؛ چون حقوق غیرمالی مثل ولایت و حضانت، علی‌الاصول قابلیت انتقال به غیر ندارند (رضوی، ۱۳۹۸، ص ۴۸؛ خمینی، ۱۴۲۰، ص ۱۵ و ۱۶).

انتقال مستقیم مال، یا با اراده مستقیم صاحب‌مال و یا به‌طور قهری و با فوت مالک انجام می‌شود و به ترتیب قائم‌مقامی خاص و عام به وقوع می‌پیوندد؛ مثلاً بیعی که مورث منعقد کرده است، به فوت وی از بین نمی‌رود و اگر ثمن معامله توسط مورث دریافت نشده باشد، ورثه آن را دریافت خواهند کرد. اگر فروشنده یک‌خانه، قبل از فروش آن را اجاره داده باشد و یا یک حق عینی مانند حق ارتفاق یا مجری به‌موجب یک قرارداد ایجاد کرده باشد، قراردادهای مزبور درباره خریدار نیز مؤثر و نافذ است (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۲۵؛ صفایی، ۱۳۹۶، ص ۱۸۰).

انتقال غیرمستقیم مال نیز با انتقال قرارداد رخ می‌دهد و باعث قائم‌مقامی می‌شود. انتقال قرارداد نوعی عمل حقوقی است و موضوع آن عبارت است از این‌که در یک رابطه قراردادی، شخص ثالثی جانشین یکی از طرفین قرارداد گردد و موقعیت قراردادی انتقال‌دهنده، به همراه کلیه حقوق و تعهدات مربوطه، به ثالث منتقل می‌شود (شعاریان، ۱۳۹۳، ص ۴۲)؛ مثلاً اگر مستأجر مأذون در انتقال اجاره باشد، با انتقال قرارداد اجاره، مستأجر جدید جانشین حقوق و تعهدات مستأجر قبلی در قرارداد اجاره اولی می‌شود و رابطه مستأجر با موجر طبق همان قرارداد اولی اجاره خواهد بود. نمونه دیگر از انتقال قرارداد را در ماده ۱۲ قانون کار می‌بینیم و مطابق آن، هر نوع تغییر حقوقی در وضعیت مالکیت کارگاه و هر نوع انتقال، موجب قطع رابطه کارگران با کارگاه مربوطه نخواهد شد (عراقی، ۱۳۷۱، ص ۲۷؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۲۵۸ و ۲۶۲).

در مواردی که یک مال چند بار منتقل می‌شود و مال خریداری شده دوباره به فروش می‌رسد، انتقال قرارداد وجود ندارد و خریدار دوم جانشین خریدار اول در قرارداد بیع نمی‌شود و لذا اگر ثمن مبیع توسط خریدار اول پرداخت نشده باشد، بایع آن را از خریدار

دوم نمی‌تواند مطالبه کند. البته حقوق و تعهدات وابسته به‌عین مال، همواره به‌تبع انتقال مال منتقل می‌شوند (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ص ۱۷۴)؛ چون این حقوق بدون وجود آن مال هیچ ارزشی ندارند. اگر فروشنده متعهد به تنظیم سند رسمی یا تحویل مبیع بوده است و مال فروخته‌شده چندین بار منتقل شود، هرچند که انتقال قرارداد به وجود نیامده ولی خریداران بعدی می‌توانند الزام به انجام آن‌ها را از بایع اول بخواهند.

هم‌چنین در موارد خاصی با پرداخت دین دیگری و به‌حکم قانون، جانشینی حقوق طلبکار رخ می‌دهد؛ همانند آنچه در ماده ۳۰ قانون بیمه مصوب ۱۳۱۶ آمده است و وقتی که شرکت بیمه خسارت بیمه‌گذار را می‌دهد، جانشین وی در مطالبه خسارت از عامل زیان می‌شود.

درباره اسباب قائم‌مقامی در دعوا باید گفت که هرگاه انتقال حق یا مال موضوع دعوا رخ دهد، حق اقامه دعوا درباره آن حق یا مال نیز منتقل می‌شود. انتقال دعوا به معنای انتقال مورد دعواست و این انتقال درست است و عروض دعوا بر مورد دعوا، خاصیت نقل و انتقال را از آن سلب نمی‌کند؛ خواه دعوا در مرجع قضایی مطرح باشد یا نه (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۲۳)؛ بنابراین قائم‌مقامی در دعوا، ناشی از انتقال حق یا مال موضوع دعواست؛ چون اصلاً فرض حق یا مال بدون وجود حق اقامه دعوا راجع به آن ممکن نیست و حق طرح دعوا خودش نوعی تضمین‌کننده حق یا مال است و همواره حقوقی که به‌طور ماهوی در عالم خارج ایجاد می‌شوند، ممکن است از سوی دیگران محترم نباشد و مورد نقض و انکار و تزییع قرار گیرد. البته شروطی برای انتقال حق اقامه دعوا وجود دارد که در ادامه مقاله به آن اشاره می‌شود.

۳- شروط تحقق قائم‌مقامی در دعوا

برای این‌که قائم‌مقامی منتقل‌الیه درباره حق اقامه دعوا حاصل شود، می‌بایست دو شرط وجود داشته باشد و قاضی باید در مواردی که کسی ادعای قائم‌مقامی به‌واسطه انتقال مال کرده و برای طرح دعوا یا ادامه دعوا به دادگاه مراجعه می‌کند، این شروط را بررسی و احراز نماید: اول اینکه مالک قبل از انتقال مال نباید حق اقامه دعوا را ساقط کرده باشد و دوم این‌که دعوا نباید شخصی باشد و باید راجع به امور وابسته به‌عین مال باشد؛ چون حق شخصی از توابع مال نیست و به‌تبع انتقال مال به دیگری منتقل نخواهد شد، مگر با تصمیم و اراده مستقیم صاحب حق (رضوی، ۱۳۹۸، ص ۴۷)؛

بنابراین اگر حقی وابسته به مالی باشد و به اعتبار ملک جعل شده باشد، اصولاً به تبع انتقال مال منتقل می‌شود مگر این که مالک، آن حق وابسته به عین را قبل انتقال اسقاط نماید و در این فرض قائم‌مقامی منتفی است. حقوق شخصی و مستقل از مال که به اعتبار شخص جعل شده‌اند نیز اصولاً با انتقال مال منتقل نمی‌شود مگر این که مالک، انتقال آن حقوق را به‌طور صریح و مستقل اراده نماید (رضوی، ۱۳۹۸، ص ۵۳).

همان‌گونه که حقوق متعلق به اشخاص به طرق ارادی و قهری قابل انتقال به دیگران است، مورد دعوا نیز که چیزی جز مظهر حقوق و الزامات افراد نمی‌باشد، به همان ترتیب در جریان دادرسی قابل انتقال است؛ بنابراین حقوقی که ذاتاً قابل انتقال نیستند، با طرح دعوا راجع به آن نیز نه به نحو ارادی و نه به‌صورت قهری قابلیت انتقال به اشخاص دیگر ندارند؛ مانند دعوای تمکین، طلاق و ... (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۲؛ شمس، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۱۰۴). قراردادی که جنبه شخصی دارد و به لحاظ شخص طرف معامله منعقد شده است، به فوت وی منفسخ می‌شود و درباره وراثت او اثری نخواهد داشت؛ مثلاً چنانچه نقاش هنرمند و چیره‌دستی تعهد کرده باشد که تصویری بکشد ولی اجل به او مهلت ندهد و فوت کند، وراثت او مکلف به اجرای آن تعهد نیستند. اگر مباشرت شخص مستأجر در انتفاع از عین مستاجر در قرارداد اجاره قید شود، در این صورت عقد اجاره با فوت او منحل می‌گردد (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۲۴ و ۹۸؛ صفایی، ۱۳۹۶، ص ۱۸۰؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۲۴۸). ممکن است گفته شود که اصل عدم در صورت تردید در قابلیت و عدم قابلیت انتقال تعهد متوفی به شخص قائم‌مقام اجرا می‌شود، ولی اصل عدم قید شخصیت متعهد در تعهد نیز وجود دارد که اصل سببی بوده و مقدم بر اصل عدم انتقال است؛ چون تردید در این که تعهد قابل انتقال به ورثه می‌باشد یا خیر، مسبب تردید در وجود یا عدم قید مباشرت در انجام تعهد است (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۹۸). البته درباره انتقال حقوق متوفی به ورثه در انتقال قهری، اصل بر انتقال است (رضوی، ۱۳۹۸، ص ۵۱ و ۵۲) و بعداً دلایل آن را در بحث انتقال حق تجدیدنظرخواهی به شخص قائم‌مقام و ورثه مطرح خواهیم کرد.

پس ابتدا باید ماهیت حق موضوع دعوا را تشخیص دهیم که یا شخصی و یا وابسته به عین است. این کار بسیار دشوار می‌باشد و دشواری آن به‌وضوح در آرای دادگاه‌ها قابل مشاهده است. اختلافات چشم‌گیری بین قضات در این بحث وجود دارد و لزوم ایجاد وحدت رویه در این زمینه به‌خوبی احساس می‌شود. در دادنامه شماره ۹۰۰۶۳۸

مورخ ۱۳۹۰/۶/۱۹ صادره از شعبه ۲۵ دادگاه عمومی حقوقی تهران که در ۱۳۹۱/۶/۱۴ و به شماره دادنامه قطعی ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۳۵۰۰۶۳۸ در شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران تأیید شده است، می‌خوانیم:

«در خصوص دعوی آقای (س. م. ع. ت.) با وکالت آقای (م. ت.) به طرفیت آقای (ن. الف. م.) به خواسته صدور حکم به تخلیه یک باب مغازه و فسخ اجاره‌نامه به جهت تغییر شغل مجاز با احتساب کلیه خسارات دادرسی که وکیل خواهان توضیح داده است موکل از تاریخ ۸۸/۱۲/۳ مالک ملک شده و قبل از مالکیت موکل، خواننده در زمان سابق تخلف نموده است و شغل خود را از شیشه‌فروشی به فروش پلاستیک و مصنوعات آن تغییر داده است، صرف‌نظر از اینکه شغل اخیر خواننده از مشاغل مشابه سابق بوده، مضاف بر اینکه برفرض وقوع تخلف تاریخ آن قبل از مالکیت خواهان بوده و خواهان با وضعیت حاضر نسبت به خرید آن اقدام نموده است، از طرفی حق ایجاد شده برای مالک سابق قابلیت انتقال به مالک جدید را نداشته. بنا بر مراتب مرقوم دادگاه حکم به بی‌حقی خواهان صادر و اعلام می‌دارد.»

قضات شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز در آرای متعددی که از سوی این شعبه تأیید شده است^۱، با این استدلال که حق تخلیه مربوط به قبل از مالکیت خواهان بوده و انتقال ملک به دیگری به‌طور ضمنی دلالت بر اسقاط این حق دارد، حق تخلیه عین مستأجره و حق فسخ اجاره را قابل انتقال به منتقل‌الیه و از حقوق متعلقه و وابسته به ملک نمی‌دانند و حق مستقلی می‌دانند که انتقال آن به دیگری نیازمند تصریح است؛ چنان‌که گویا اصل بر عدم قائم‌مقامی منتقل‌الیه ملک استیجاری در تقاضای تخلیه است؛ اما طی دادنامه قطعی به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۰۰۱۰۰۰۸۳۰ به تاریخ ۱۳۹۱/۸/۶، قضات شعبه ۵۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران برخلاف این استدلال رأی صادر کرده‌اند:

«اساس استدلال دادگاه صادرکننده رأی معترض عنه بر این مبنا قرار گرفته که حق درخواست تخلیه به لحاظ تغییر شغل از ابزارفروشی به فروش لوازم آتش‌نشانی یک حق شخصی می‌باشد که چون مالک وقت عین مستأجره از این حق خود استفاده نکرده به معنی آن است که آن را ساقط کرده و پس از انتقال عین ملک مورد اجاره به خواهان

۱. برای مشاهده جزئیات رجوع کنید به: دادنامه‌های قطعی به شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۰۳۲۳ به تاریخ ۱۳۹۲/۳/۲۰ و

۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۰۱۴۹۵ به تاریخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۱ و ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۰۹۹۸ به تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۹ (تمامی این آرا در

سامانه ملی آرای قضایی وجود دارد)

اصلی حاضر این حق شخصی وجود ندارد تا بتوان از آن بهره‌مند شد. این دادگاه دادنامه صادرشده و مورد اعتراض را درخور نقض و فسخ تشخیص می‌دهد زیرا حق تخلیه برای مالک پیش‌بینی‌شده و مالک (اعم از مالک جدید و یا قدیم) هم هیچ‌گاه این حق خود را ساقط نکرده و یا آن را معامله و مبادله نکرده است لذا در مانحن فیه استحقاق بهره‌مندی از اعمال این حق را دارد در نتیجه اساس استدلال دادگاه صادرکننده رأی معترضٌ عنه مخدوش و شایسته نقض و فسخ می‌باشد».

به نظر نگارنده، بهترین معیار تشخیص حقوق شخصی و وابسته به‌عین این است که برخی حقوق بدون وجود عین مال اصلاً قابل‌تصور نیستند و برخی هم مستقل از عین مال قابل‌تصورند؛ مثلاً حق مطالبه اجرت‌المثل در صورتی که مال از بین برود نیز وجود دارد و وابسته به‌عین نیست ولی تحویل میع یا تنظیم سند رسمی بدون وجود مال معنا ندارد. مرحوم دکتر شهیدی بر همین مبنا، تمایز اساسی بین حقوق ایران و فرانسه را در بحث قائم‌مقامی به‌دقت بیان کرده‌اند و اکنون ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد:

«در حقوق ایران تا آنجا که ممکن باشد و بتوان برای آثار معاملات پایگاهی عینی تصور کرد، این آثار در عین اموال انعکاس پیدا می‌کند نه در شخص متعهد. بر این اساس در موارد انعکاس آثار عقد در عین اموال هر جا سخن از تعهد به میان می‌آید، منظور تعهد به‌عنوان اثر درجه دوم عقد و وابسته به‌عین مورد معامله است نه اثر اولیه معامله. به همین جهت حکم بقای عقد اجاره که مبتنی بر انعکاس اثر عقد در عین مستأجره به‌صورت مالکیت مستأجر نسبت به منافع عین تجلی می‌کند، منطبق با قاعده است؛ زیرا فرض این است که مستأجر در اثر عقد اجاره نسبت به مورد اجاره حق عینی پیدا کرده است که عقد بیع مؤخر نمی‌تواند این حق عینی مقدم را زایل کند. تفاوت دیدگاه دو سیستم حقوقی را از تعریف عقد اجاره شیئی در دو قانون مدنی ایران و فرانسه می‌توان آشکارا دریافت» (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶)

با توجه به این نکته، دکتر شهیدی معتقدند که حق مالک بر تخلیه به علت تخلف مستأجر، در نتیجه در عین مستأجره ثابت‌شده است و حق تخلیه به‌تبع انتقال عین مستأجره به خریدار منتقل می‌گردد (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۴). در قائم‌مقامی خاص و انتقال ارادی، هرگاه در وابسته بودن حق و تعهدی به مورد معامله تردید شود، مطابق اصل عدم و بر اساس ماده ۳۵۹ قانون مدنی باید وجود یا وابسته بودن آن را منتهی دانست (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۸).

۴- قائم‌مقامی در مراحل مختلف رسیدگی در دادگاه

۴-۱- در جریان رسیدگی دادگاه نخستین و تجدیدنظر

اگر حق یا مال موضوع دعوا به واسطه فوت مالک درائت‌الای رسیدگی دادگاه و قبل از صدور رأی قطعی به ورثه منتقل گردد، حق طرح دعوا درباره آن نیز طبق ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی به ورثه منتقل می‌شود و لذا دعوا در صورت فوت از بین نخواهد رفت و به وراث منتقل می‌گردد و استثناءش این است که دعوا شخصی باشد؛ مثلاً دعوای تمکین مطرح شده باشد. سؤال این است که انتقال ارادی مال چه تأثیری در ادامه دعوا دارد؟ آیا همان فرآیندی که در ماده مزبور درباره انتقال قهری وجود دارد، درباره انتقال ارادی هم اجرا می‌شود؟ آیا دعوا از سوی مالک قبلی قابل ادامه است؟

چون قانون‌گذار درباره انتقال ارادی حکمی را به صورت صریح بیان نکرده است، باید به مقررات دیگر و به اصول کلی حقوقی و اصل مصلحت و انصاف و... مراجعه کنیم. می‌توان با وحدت ملاک از ماده ۱۰۵، قائل به این قاعده شد که منتقل‌الیه باید جانشین مالک در دعوا شود؛ چون دعوا تضمین‌کننده حق است و لذا وجود مستقلاً از مال ندارد و تابع مال است و هر جا که مال منتقل شود، دعوا هم منتقل می‌شود. علت این که تنها فوت در ماده مذکور بیان شده، به خاطر شبهاتی است که درباره زائل شدن دعوا بر اثر فوت وجود دارد و بنابراین، فوت خصوصیتی ندارد و مفاد ماده ۱۰۵ نیز قابل تسری به انتقال ارادی درائت‌الای رسیدگی دادگاه می‌باشد. جالب این است که حالت فوت و حجر به صراحت این ماده، غیر حصری و تنها به عنوان یکی از مصادیق فقدان سمت ذکر شده است و به عقیده نگارنده، انتقال دعوا و انتقال مال موضوع دعوا نیز مصداق دیگر این ماده محسوب می‌شود (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۸).

با مراجعه به قوانین دیگر از جمله ماده ۴۲ قانون ثبت، به این نتیجه می‌رسیم که قائم‌مقامی در انتقال ارادی هنگام رسیدگی به دعوا پذیرفته شده است. در تبصره ماده ۴۲ قانون مذکور، این موضوع به طور صریح بیان شده است: «هرگاه معترض، حقوق ادعایی خود را به دیگری انتقال دهد آن شخص بدون تجدید عرض حال قائم‌مقام او شده و از مواعیدی که برای معترض در تاریخ انتقال باقی است استفاده خواهد کرد»؛ بنابراین لازم نیست که منتقل‌الیه دوباره از ابتدا فرآیند اعتراض به تقاضای ثبت ملک را طی کند و احتیاجی به تجدید عرض حال نخواهد بود. لذا می‌توان قائل به این مطلب

باشیم که دعوی ثابتی خصوصیتی ندارد و حکم ماده مزبور قابل تسری به سایر دعاوی می‌باشد.

در یکی از نظریات مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری که در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اظهار شده، چنین آمده است:

«سؤال: اگر ملک مورد دعوا در جریان دادرسی از طرف به شخص ثالث منتقل شود، آیا انتقال گیرنده می‌تواند به قائم‌مقامی خواهان دعوی را تعقیب نماید یا خیر و در صورت صدور حکم به سود خواهان نسبت به خسارات دادرسی چگونه اتخاذ تصمیم می‌شود؟ پاسخ چنین است:

«اگر ملک مورد دعوی در جریان دادرسی از طرف خواهان به شخص ثالث منتقل شود انتقال گیرنده با استفاده از ملاک بند ۴ ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی و تبصره ماده ۴۲ قانون ثبت قائم‌مقام خواهان محسوب و می‌تواند دعوی را تعقیب نماید و دادگاه باید او را به قائم‌مقامی خواهان به دادرسی دعوت نماید مگر اینکه صریحاً از دعوی و تعقیب آن منصرف باشد و اگر در اصل دعوی حکم بر محکومیت خوانده صادر شود و قائم‌مقامی انتقال گیرنده از خواهان در مورد خسارات دادرسی محرز گردد و خسارات دادرسی هم مطالبه شده باشد دادگاه باید خوانده را به پرداخت خسارات دادرسی به نفع قائم‌مقام خواهان محکوم نماید». (سلجوقی، بی‌تا، ص ۱۵۶)

در رأی تمیزی شماره ۲۲۶ مورخ ۱۳/۲/۱۸ دیوان عالی کشور آمده است: «... در صورتی که مدعی علیه در خلال جریان دعوی ملک مورد ادعا را به دیگری انتقال دهد طرف دعوی از آن به بعد منتقل علیه بوده و به طرفیت او رسیدگی جریان و خاتمه خواهد یافت و اصدار قرار عدم توجه دعوی موجب نقض است». (بروجردی عبده، ۱۳۸۱، ص ۳۲)

در ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ می‌خواندیم: «درخواست پژوهش از اشخاص مذکوره زیر پذیرفته می‌شود: ۱. مدعی و مدعی علیه... و قائم‌مقام آنان از قبیل وراثت و وصی و منتقل‌الیه در صورتی که انتقال بعد از اقامه دعوی شده باشد...». درباره پذیرش دادخواست تجدیدنظر از سوی منتقل‌الیه مشروط به این که انتقال بعد از اقامه دعوا باشد، دکتر متین دفتری می‌نویسد: «... این قید مسبوق به یک سابقه است: در قانون سابق اصول محاکمات حقوقی منتقل‌الیه جزء اشخاص قائم‌مقام تصریح نشده و محل اشکال بود. کمیسیونی که بعد از کودتای ۱۲۹۹ برای توضیح

بعضی از مواد آن قانون در وزارت دادگستری تشکیل و در برج حمل (فروردین‌ماه) ۱۳۰۰ مأموریت خود را انجام داد راجع به مسئله منتقل‌الیه چنین اظهارنظر نمود: (اشخاصی که بعد از صدور حکم، موضوع دعوی به آن‌ها انتقال یافته باشد قائم‌مقام مدعی یا مدعی علیه محسوب و آنان نیز حق استیناف دارند اعم از اینکه انتقال به آن‌ها قهری باشد و یا اختیاری و اگر درائت‌الای محاکمه ابتدائی با استینافی انتقال واقع شود منتقل‌الیه قائم‌مقام مدعی یا مدعی علیه بوده و به جای آن‌ها محاکمه می‌نماید).» (متین دفتری، ۱۳۹۸، ص ۵۹۹ و ۶۰۰).

وقوع قائم‌مقامی در انتقال ارادی و در حین دادرسی را برخی از قضات دادگاه‌ها نمی‌پذیرند و معتقدند که فقط کسی که خودش اقامه دعوا کرده و کسی که برعلیه او اقامه دعوا شده، می‌توانند در دعوا حاضر باشند و اگر فرد دیگری مدعی است، بایستی دادخواست ورود ثالث دهد و هزینه دادرسی بپردازد؛ چون باید به ادعای انتقال مال به‌طور جداگانه رسیدگی شود. نمی‌توانیم بگوییم که این نظر مطلقاً اشتباه است؛ چون برای این که بفهمیم آیا مال واقعاً به شخص منتقل شده یا نه، نیاز است که رسیدگی قضایی انجام شود و باید اصل قرارداد و شرایط صحت آن بررسی گردد و همچنین ممکن است در اصل انتقال مال اختلاف وجود داشته باشد. ضمن این که در ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی اصل رسیدگی با دادخواست بیان شده و به موجب این اصل، حین دادرسی در یک دعوا به دعوای دیگر نمی‌توان رسیدگی کرد مگر این که دعوای ورود ثالث طرح شود و طبق ماده ۵۰ همین قانون، قاضی در صورت ارجاع دادخواست به شعبه موظف به رسیدگی به پرونده است.

ایراد اول درباره این که انتقال محل تردید است تا حدودی صحیح می‌باشد اما رفع تردید در برخی موارد امکان دارد؛ مثلاً درجایی که سند رسمی و یا حکم دادگاه مبنی بر انتقال مال وجود دارد، انتقال محرز است و سند رسمی هم قابل انکار و تردید نیست. طرف مقابل هم چنین ممکن است بر انتقال مال اقرار نماید. در این موارد، دادگاه دلیلی بر عدم پذیرش قائم‌مقامی ندارد و همانند فوت، نیاز به اثبات انتقال نیست. درباره بررسی شرایط اساسی صحت قراردادها نیز باید گفت که این امور، نیازی به صدور حکم جداگانه ندارد و دعوای مستقلی محسوب نمی‌شود و دادگاه‌ها همواره رسیدگی ابتدایی در این زمینه دارند.

ایراد دیگری که درباره قائم‌مقامی منتقل‌الیه در انتقال ارادی وجود دارد، ماده ۴۸ و اصل تقدیم دادخواست است و فردی که می‌خواهد به استناد انتقال مال در دعوی وارد شود، باید خودش طرح دعوا کند. از آنجاکه قاضی باید به مصالح اجتماعی در تفسیر قانون توجه داشته باشد و قانون را در راستای نظم عمومی و مصالح تفسیر نماید، لذا باید توجه داشت که اگر قائم‌مقامی منتقل‌الیه در جریان رسیدگی به دعوا را نپذیریم، علاوه بر این که هزینه افراد برای مراجعه به دادگستری افزایش می‌یابد و نارضایتی عمومی از دستگاه قضایی ایجاد می‌شود، منجر به اطاله دادرسی و طولانی شدن احقاق حق و باعث مخدوش شدن رسیدگی قبلی دادگاه نیز خواهد شد و بنابراین، هم برای مردم و صاحبان حق و هم برای دادگستری آثار و نتایج زیان‌بار به همراه خواهد داشت. همچنین طبق اصل ذی‌نفع بودن و ذی‌سمت بودن در دعوا که در ماده ۲ و بند ۱۰ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره شده است، هرگاه اصحاب دعوا در هر مرحله از رسیدگی و به هر علت نفع خود در دعوا را از دست بدهند، حضورشان در دعوا حشو و زائد است و چون قائم‌مقام انتقال‌دهنده ذی‌نفع واقعی در دعواست، لذا سمت خواهان یا خوانده انتقال‌دهنده از این منظر زایل می‌شود و دیگر تعقیب دعوا به‌طرفیت او کاری عبث و بیهوده خواهد بود (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۸). مطابق استدلال‌هایی که سابقاً ذکر شده و با دقت در این موضوع که قائم‌مقامی منتقل‌الیه در دعوا در قانون ثبت به‌طور صریح آمده و سایر قوانین نیز انتقال دعوا را منع نکرده و حتی در برخی موارد به جواز آن نظر داده‌اند و آثاری بر انتقال دعوا بار ساخته‌اند، نباید مانعی در راه تحقق قائم‌مقامی در دعوا فرض کنیم. نظر اکثر قریب به اتفاق حقوق‌دانان نیز همین مطلب را تأیید می‌کند (متین‌دفتری، ۱۳۹۸، ص ۵۹۹ و ۶۰۰).

نکته دیگر در خصوص نحوه یا ترتیب و شکل عملکرد دادگاه در فرض انتقال ارادی مال مورد دعوا این است که به عقیده نگارنده حتی صدور قرار توقف رسیدگی که در ماده ۱۰۵ ذکر گردیده است، لازم نمی‌باشد و به‌محض حضور و معرفی منتقل‌الیه باید فرآیند دادرسی ادامه یابد؛ چرا که اصل عدم توقف دادرسی و تسریع در رسیدگی همواره مدنظر قانون‌گذار بوده است و در مواردی مانند قواعد وکالت در ماده ۳۷ و ۴۰ آیین دادرسی مدنی و سایر موارد به‌وضوح ملاحظه می‌شود. حتی خود ماده ۱۰۵ در ادامه به این اصل چنین اشاره می‌نماید: «... پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد مگر اینکه فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوی تأثیری در

دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت؛ بنابراین نباید بیهوده جلوی ادامه فرآیند رسیدگی دادگاه را گرفت. تنها مانع جدی و اصلی در بحث وقوع قائم‌مقامی در نتیجه انتقال ارادی مال موضوع دعوا، در صورتی است که درباره اصل انتقال و اعتبار آن بین خریدار و فروشنده اختلاف باشد و حل اختلاف در اینجا مستلزم اقامه دعوا و تقدیم دادخواست بوده و به نظر می‌رسد که دادگاه بدون وجود دادخواست و طرح دعوا نمی‌تواند در این زمینه فصل خصومت کند.

۴-۱-۱- امکان ادامه حضور انتقال‌دهنده در دعوا

نکته مهم و قابل تذکر در این بحث، درباره ادامه حضور انتقال‌دهنده در دعواست. انتقال‌دهنده هم چنان دارای نفعی غیرمستقیم در دعوا می‌باشد؛ چون تعهداتی مثل تحویل مبیع یا تنظیم سند رسمی یا ضمان درک در مقابل خریدار دارد و هر جا که نفعی وجود داشته باشد، ذی‌نفع دارای سمت است و انتقال‌دهنده نیز می‌تواند با ادامه دعوا، جلوی خسارت زدن به خریدار و جلوی ضرر خویش را بگیرد. حتی اگر بعد از انتقال هم نفعی برای بایع متصور باشد، حق طرح دعوا خواهد داشت؛ مثلاً اگر مالک بعد از فروش ملک متوجه شود که مستأجرش ملک را تخلیه نکرده است، می‌تواند تخلیه ملک را از دادگاه مطالبه نماید. دادنامه شعبه ۲۱۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران مورخ ۱۳۹۱/۲/۲۷ که توسط شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره دادنامه ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۱۰۰۹ مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۹ تأیید شده است، انتقال مال موضوع دعوای خسارت به شخص ثالث را مانع طرح دعوا از سوی مالک اولیه نمی‌داند:

«دادگاه با رد ایراد خواننده نسبت به سمت خواهان و دفاع غیرموجه وی مبنی بر انتقال خودرو موضوع دعوی توسط خواهان به شخص ثالث با توجه به قاعده لا ضرر و ضرورت جبران خسارات زیان‌دیده، دعوی خواهان را ثابت تشخیص داده، حکم بر محکومیت خواننده صادر و اعلام می‌نماید.»

با توجه به پیشینه قانون‌گذاری و دکتین، به نظر می‌رسد که حضور در دادرسی و داشتن حق تجدیدنظر و فرجام‌خواهی و... برای انتقال‌دهنده در کنار انتقال‌گیرنده ثابت باشد؛ چنان‌که به لحاظ پیشینه قانون‌گذاری، ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و ماده ۳۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی نیز تکرار مفاد مواد ۴۸۱ و ۵۱۰ قانون

آیین دادرسی مصوب سال ۱۳۱۸ می‌باشند (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۲۱). در این باره مرحوم دکتر متین دفتری چنین بیان کرده است: «... چنانچه در اثنای دادرسی انتقال داده و دعوی به طرفیت منتقل‌الیه تعقیب و حکم محکومیت او صادر گردیده چون ناقل ضامن درک است او هم می‌تواند از آن حکم پژوهش بخواهد اگر حق پژوهش را از او سلب کنیم نتیجه این خواهد شد که منتقل‌الیه به موجب حکم محکومیت خود خواهد توانست به او مراجعه و مطالبه ضمانت درک را بنماید و راه اعتراض شخص ثالث نسبت به آن حکم بر ناقل (ضامن درک) مسدود است چه مطابق ماده ۵۸۲ شرط اعتراض این است که معترض یا نماینده او در مرحله دادرسی که منتهی به حکم مورد اعتراض شده به‌عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد و هرگاه انتقال بعد از صدور حکم محکومیت واقع شده چون ممکن است منتقل‌الیه در موعد از آن حکم پژوهش نخواهد و حکم قطعی شود و یا در صورتی که پژوهش بخواهد اعتراض‌های پژوهشی او ناقص بوده و به محکومیت او تمام شود باز ناقل می‌تواند برای حفظ خود در مقابل حق مراجعه بعدی منتقل‌الیه از آن حکم پژوهش بخواهد (متین دفتری، ۱۳۹۸، ص ۵۹۹) از متأخرین نیز آقای دکتر سید محسن صدر زاده افشار به تأسی از نظر دکتر متین دفتری قائل به همین مطلب است (صدر زاده افشار، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۷۶).

۲-۴- در مرحله شکایت از آرا و اجرای حکم

انتقال مورد دعوا ممکن است بعد از صدور رأی دادگاه نخستین باشد و قائم‌مقامی در این زمان رخ دهد. سؤال اینجاست که آیا قائم‌مقام حق اعتراض به رأی صادره را خواهد داشت؟ در ارتباط با اعتراض ثالث از سوی قائم‌مقام، قبلاً توضیح داده شد که اگر انتقال قبل از قطعی شدن رأی باشد، امکان اعتراض ثالث وجود دارد و اگر انتقال بعد از قطعیت رأی باشد، امکان اعتراض ثالث نبوده و در مرحله اجرای حکم نیز همین قاعده مجری است. در مواردی که شخص ثالث به‌ظاهر قائم‌مقام اصحاب دعواست ولی در مرحله اجرای حکم می‌خواهد خلاف این فرض را اثبات کند، باید به‌وسیله اعتراض ثالث از دادگاه بخواهد که او را قائم‌مقام محکوم‌علیه نشناسد و حکم را به زیان او اجرا نکند (کاتوزیان، ۱۳۹۶، ص ۱۹۷ و ۱۹۸). پذیرش قاعده انتقال دعوا باعث می‌شود تا از دعاوی بسیاری که به شکل اعتراض ثالث و یا اعتراض موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی طرح می‌گردد، جلوگیری شود (قاضی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۸).

ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی اشخاصی را که حق تجدیدنظر دارند، به این شرح بیان می‌کند: «طرفین دعوا یا وکلا یا نمایندگان قانونی آن‌ها». ملاحظه می‌شود که قائم‌مقام و ورثه در این ماده ذکر نشده ولی می‌توان آن‌ها را ذیل اصطلاح کلی «نمایندگان قانونی» در این ماده دانست و قائل به این بود که قانون‌گذار دقت کافی در بکار بستن اصطلاحات نداشته است (حیاتی، ۱۳۹۷، ص ۵۰۳) و لذا اصطلاح «نمایندگان قانونی» شامل ورثه و قائم‌مقام می‌تواند باشد.

از ماده ۳۳۷ این قانون نیز می‌فهمیم که حق تجدیدنظر برای ورثه و قائم‌مقام به رسمیت شناخته شده است: «هرگاه یکی از کسانی که حق تجدیدنظرخواهی دارند قبل از انقضاء مهلت تجدیدنظر ورشکسته یا محجور یا فوت شود، مهلت جدید از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار در مورد ورشکسته به مدیر تصفیه و در مورد محجور به قیم و در صورت فوت به وارث یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی وارث شروع می‌شود». این ماده مبتنی بر یک اصل فقهی است؛ با این بیان که اصل بر انتقال حقوق به ورثه است (خوانساری، ۱۳۶۴، ص ۳۸۱) و ورثه، قائم‌مقام میت در مورد حقوق متعلقه به او خواهند بود (خویی، ۱۴۲۴، ص ۲۳۹) مگر در مواردی که خلافش اثبات شود؛ یعنی مواردی که شخص مورث مدنظر بوده و آن حقوق مقید به شخص مورث بوده باشد (شهیدی، ۱۳۹۱، ص ۲۴) و یا مورث واجد خصوصیتی باشد که مقوم حق باشد (حسینی حائری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۴۰). پس در حقوق شکلی نیز مبتنی بر این اصل و بر اساس «ماترک المیت من حق فلوارثه» عمل می‌شود (رضوی، ۱۳۹۸، ص ۵۲) و حق تجدیدنظر مانند سایر حقوق به علت عموم آیات و روایات میراث به ارث می‌رسد و اگر کسی برخی از اموال و حقوق را خارج از عموم ادله میراث می‌داند، می‌بایست دلیلی بر خروج آن اقامه نماید (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۹۲). اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه مشورتی شماره ۷/۱۱۲۲۰ مورخ ۱۳۸۰/۱۱/۱۶ در این زمینه، چنین بیان کرده است:

«منتقل‌الیه مورد دعوا، قائم‌مقام ناقل آن و از این باب در ردیف اشخاص مذکور در بند «الف» ماده ۳۳۵ (قانون آیین دادرسی مدنی) محسوب است و لذا ظرف مهلت قانونی حق درخواست تجدیدنظر دارد و به همین جهت مقنن در بند «۱» ماده ۳۷۸ همان قانون، در ردیف کسانی که می‌توانند رسیدگی فرجامی را درخواست کنند، بعد از «طرفین دعوی»، «قائم‌مقام» آنان را صریحاً ذکر کرده است». (حیاتی، ۱۳۹۷، ص ۵۰۵).

قانون‌گذار هم‌چنین در ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، صراحتاً انتقال گیرنده را مصداق و جزئی از اجزای قائم‌مقام قانونی در کنار ورثه و وصی دانسته است. در مرحله واخواهی نیز ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی مجراست و افزون بر وراثت، دخالت سایر قائم‌مقامان مانند منتقل‌الیه نیز در دعوای واخواهی ممکن می‌باشد (شمس، ۱۳۹۸، ب، ج ۲، ص ۲۹۳).

ماده ۳۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز درباره اشخاصی است که حق فرجام‌خواهی دارند و طرفین دعوا و قائم‌مقام و نمایندگان قانونی و وکلای آنان و دادستان کل کشور را نام‌برده است. اصطلاح قائم‌مقام در این ماده به‌طور مطلق آمده و هر دو قائم‌مقامی قهری و ارادی را در بر می‌گیرد.

قانون آیین دادرسی مدنی درباره اشخاصی که می‌توانند تقاضای اعاده دادرسی نمایند، حکمی بیان نکرده و باید گفت که احکام سایر طرق اعتراض به آرا در اینجا نیز صدق می‌کند و مقررات خاصی ندارد. اعاده دادرسی مخصوص حکم قطعی است و از سوی محکوم‌علیه تقاضا شده و در صورت وجود شرایط ماده ۴۲۶ پذیرفته می‌شود. اگر محکوم‌علیه بعد از صدور حکم قطعی فوت کند، ورثه می‌توانند به قائم‌مقامی او تقاضای اعاده دادرسی کنند (شمس، ۱۳۹۸، ب، ج ۲، ص ۴۵۱). این درباره قائم‌مقامی ارادی نیز صدق می‌کند و زمانی که قائم‌مقامی ورثه را می‌پذیریم، دلیلی ندارد که خریدار را مستثنی بدانیم. دادگاه نیز نباید به انتقال مال توجه نداشته باشد؛ چون بعداً ممکن است رأی در معرض ابطال قرار گیرد. ماده ۴۳۱ نیز شاهدهی بر صحت این استدلال می‌باشد.

ممکن است ایراد شود که استدلال مذکور طبق ماده ۴۴۱ این قانون صحیح نیست و در اعاده دادرسی، شخص دیگری غیر از طرفین دعوا به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند داخل در دادرسی شود. پاسخ می‌دهیم که قائم‌مقام اصلاً بر اساس همین ماده جزء طرفین دعوا بوده و ثالث محسوب نمی‌شود و در صورت انتقال مال از سوی محکوم‌له، تقاضای اعاده دادرسی باید به‌طرفیت منتقل‌الیه باشد؛ چون قرارداد انتقال‌دهنده و انتقال گیرنده، قابلیت استناد در برابر سایر افراد دارد و بر اساس این معامله، مقام و موقعیت حقوقی مالک به خریدار واگذار شده است. باید توجه کرد که این ماده برای جلوگیری از طرح دعوای ورود ثالث و جلب ثالث در مرحله اعاده دادرسی می‌باشد (شمس، ۱۳۹۸، ب، ج ۲، ص ۴۵۲).

نتیجه‌گیری:

با توجه به این‌که در خصوص قاعده کلی انتقال دعوا در صورت انتقال ارادی مال مورد دعوا در قوانین و مقررات به‌اجمال سخن رفته است، تصویب مقرراتی که حداقل تعیین‌کننده احکام شکلی و آثار مترتب بر روند دادرسی باشد، مفید به نظر می‌رسد. تلاش تحقیق حاضر بر این بوده تا با استقراء از قوانین و مقررات پراکنده و استفاده از دکترین و پیشینه قانون‌گذاری در حقوق ایران و با استناد به اصول و قواعد فقهی و حقوقی مسلم و استنباط از این منابع، بتواند یک استدلال منطقی برای حل مسئله مطروحه در این پژوهش (عدم پذیرش قائم‌مقامی منتقل‌الیه در حین رسیدگی به دعوا از سوی قضات) بیابد و ابهامات موضوع قائم‌مقامی درائت‌الای دادرسی را بزدايد و آثار و احکام ناگفته راجع به این پدیده حقوقی را به شرح ذیل روشن سازد:

۱. مفهوم قائم‌مقام در آیین دادرسی و حقوق مدنی به یک معناست و قائم‌مقام، ثالث محسوب نمی‌شود مگر این‌که انتقال در جریان دعوا واقع شود و خریدار بی‌اطلاع از جریان دادرسی و صدور رأی بوده و یا به جهتی در دادرسی شرکت ننماید که در این فرض از نظر آیین دادرسی مدنی، ثالث محسوب می‌شود و می‌تواند به رأی صادره در مرجعی که رأی قطعی معترض‌عنه را صادر کرده است، به‌عنوان قائم‌مقام اصحاب دعوا و البته در چارچوب قواعد اعتراض ثالث اعتراض نماید.

۲- اسباب و شرایط و موانع انتقال ارادی مورد دعوا، تابع قوانین ماهوی موجد حق است.

۳- برای اینکه قائم‌مقامی منتقل‌الیه درباره حق اقامه دعوا حاصل شود، می‌بایست دو شرط وجود داشته باشد: اول اینکه مالک قبل از انتقال مال نباید حق اقامه دعوا را ساقط کرده باشد و دوم این‌که دعوا نباید شخصی باشد و باید راجع به امور وابسته به‌عین مال باشد.

۴- با انتقال مورد دعوا در جریان دادرسی، منتقل‌الیه می‌تواند بدون تقدیم دادخواست جدید، دعوا را تعقیب و ادامه دهد و لزومی به طرح دعوای مجدد و ارائه دادخواست اعتراض ثالث وجود ندارد؛ مگر درجایی که دلیل محکمی بر انتقال مورد دعوا نداشته باشد و یا اصل انتقال مورد اختلاف باشد.

۵- منتقل‌الیه مورد دعوا علی‌رغم عدم تصریح قانون، حق درخواست تجدیدنظر و واخواهی و اعاده دادرسی دارد.

فهرست منابع

کتاب‌ها

- بروجردی عبده، محمد، اصول قضایی - حقوقی مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور، انتشارات رهام، چاپ نخست، تهران، ۱۳۸۲.
- حیاتی، علی عباس، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، چاپ ششم، تهران، ۱۳۹۷.
- دارویی، عباسعلی، قائم‌مقامی با پرداخت، انتشارات جنگل، چاپ نخست، تهران، ۱۳۹۲.
- سلجوقی، محمود و یدالله امینی، مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری در زمینه مسائل مدنی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵، انتشارات دفتر تحقیقات و مطالعات وزارت دادگستری، تهران، بی‌تا.
- شعاریان، ابراهیم، انتقال قرارداد، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ نخست، تهران، ۱۳۹۳.
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی - دوره بنیادین، جلد نخست، انتشارات دراک، چاپ چهل و هفتم، تهران، ۱۳۹۶.
- _____، آیین دادرسی مدنی - دوره پیشرفته، جلد نخست، انتشارات دراک، چاپ سی و نهم، تهران، ۱۳۹۸.
- _____، آیین دادرسی مدنی - دوره پیشرفته، جلد دوم، انتشارات دراک، چاپ چهل و دوم، تهران، ۱۳۹۸.
- شهیدی، مهدی، آثار قراردادهای و تعهدات، انتشارات مجد، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۹۱.
- صدر زاده افشار، سید محسن، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره سه‌جلدی، موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد)، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۴.
- صفایی، سید حسین، قواعد عمومی قراردادهای، جلد دوم دوره مقدماتی حقوق مدنی، نشر میزان، چاپ بیست و ششم، تهران، ۱۳۹۶.
- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، جلد سوم، شرکت سهامی انتشار، چاپ دهم، تهران، ۱۳۹۵.
- _____، اعمال حقوقی (قرارداد - ایقاع)، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهاردهم، تهران، ۱۳۹۴.
- _____، اعتبار امر قضاوت شده، نشر میزان، چاپ دهم، تهران، ۱۳۹۶.

متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، انتشارات مجد، چاپ ششم، تهران، ۱۳۹۸.

مقاله‌ها

۱. رضوی، سید محمد و سید علی، بررسی کیفیت انتقال حق در نتیجه انتقال عین در فقه اسلامی و حقوق ایران، دو فصلنامه علمی-پژوهشی فقه مقارن، سال هفتم، شماره ۱۳، ۱۳۹۸.
۲. عراقی، سید عزت‌الله، تغییر کارفرما و آثار آن در رابطه کارگری و کارفرمایی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۲۸، ۱۳۷۱.
۳. قاضی، علی، جستاری در خصوص آثار و احکام انتقال مورددعوا در جریان دادرسی، فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی، سال سوم، شماره بیست و دوم، ۱۳۹۶.
۴. محمدی، عاصم و حبیب‌الله عسکری، واکاوی مبانی و مفهوم و کارکرد نهاد قائم‌مقامی در قراردادهای حقوق ایران و فرانسه، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۲۱، شماره ۴، ۱۳۹۶.

منابع فقهی و عربی

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دوره سه‌جلدی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰.
۲. حسینی حائری، کاظم، فقه العقود، دوره دوجلدی، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ نخست، قم، ۱۴۲۳.
۳. خمینی، روح‌الله، حاشیه بر رساله ارث ملاهاشم خراسانی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ نخست، تهران، ۱۴۲۰.
۴. خوانساری، جمال‌الدین محمد بن حسین، التعليقات علی شرح اللمعه الدمشقیه، المدرسه الرضویه، چاپ نخست، قم، ۱۳۶۴.
۵. خویی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی موارث، موسسه السبطين العالمیه، چاپ نخست، قم، ۱۴۲۴.

دادنامه‌ها

۱. دادنامه شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۱۴۰۲ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۲۷.
۲. دادنامه شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۳۵۰۰۶۳۸ مورخ ۱۳۹۱/۶/۱۴.
۳. دادنامه شعبه ۵۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۰۰۱۰۰۰۸۳۰ مورخ ۱۳۹۱/۸/۶.
۴. دادنامه شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۱۰۰۹ مورخ ۱۳۹۱/۹/۲۹.

